

شخصیت بوسهل در تاریخ بیهقی

دکتر مهوش واحد دوست

استاد یار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه

شبنم حق بین

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه

چکیده

بوسهل زوزنی یکی از شخصیت های مهم نام برده شده در تاریخ بیهقی است که در دربار امیر مسعود غزنوی خدمت می کرد. در این مقاله شخصیت او را از نظر اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و ... بر اساس کتاب تاریخ بیهقی مورد بررسی قرار گرفته است. بعد از شرح زندگی او از آغاز تا انجام، شخصیت او به روایت تاریخ بیهقی تعریف می شود. آنگاه تضریب های که او در باره دیگران انجام داده است شرح داده می شود و بعد از آن ویژگی اخلاقی او براساس تاریخ بیهقی مورد بررسی قرار می گیرد و در نهایت شخصیت او از نگاه ابوالفضل بیهقی تعریف می شود تا به این نتیجه می رسد که بوسهل زوزنی یکی از شخصیت های منفی دربار امیر مسعود غزنوی است که سعی دارد به شخص سلطان تقرب جوید و در نظر او بهترین فرد باشد اما راهی که او برای تقرب انتخاب می کند خوشایند هیچ کس نیست و باعث سرزنش همگان می شود و از او یک شخصیت منفی می سازد.

کلید واژه: بوسهل زوزنی، امیر مسعود غزنوی، دربار

مقدمه

ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی از تاریخ نگاران استثنایی ایران است که تالیف با ارزشش علاوه بر تاریخ نگاری و شناخت روزگار و شخصیت های حکومتی، نظامی، خواننده را با ظرافت خاص ادبی به عالم دیگری می برد او متولد ۳۸۶ ق دیه حارث آباد بیهق است که بعد از فراگرفتن علوم و فنون زمانه در آغاز

جوانی در دیوان رسالت سلطان محمود غزنوی مشغول کار شد. از خوش‌شانسی که بیهقی در زندگی خود به دست آورد این بود که شاگرد بونصر مشکان رئیس دیوان رسالت شد و بونصر او را به دیده عنایت نگرست و چند و چون علم دبیری را به طور کامل به او آموخت. بیهقی در پرتو تهذیب نوزده ساله استادش بالید و رشد کرد تا در کار دبیری خبره شد. واز مقربان دیوان گردید. همین آموزش‌ها باعث شد انگیزه‌های درون بیهقی برای نوشتن تاریخ ایجاد شود. او از آغاز کار، مقدمات این کار بزرگ را در دیوان رسالت آغاز کرد. به مطالعه متون و کتب معتبر تاریخی اهتمام ورزید و سالها به ثبت و ضبط وقایع روزانه و تعلیق و یادداشت کردن آن‌ها بر تقویم‌ها پرداخت. او بارها در کتاب خود به این موضوع اشاره می‌کند که آنچه نوشته است زاییده خیال او نیست و همه را به چشم دیده و تجربه کرده و یا شنیده و یا خوانده است.

« چنان خواندم در اخبار خلفا که یکی از دبیران می‌گوید...» (بیهقی، ۱۳۸۶: ۲۴۱س ۷) او معیار گردآوری اخبار را راستگویی و گواهی دادن خرد بر درستی آن می‌داند (همان: ۱۰۹۹) در جایی می‌گوید: « گواه عدل بر این چه گفتم تقویم‌های سال هاست که دارم با خویش، همه به ذکر این احوال ناطق، هرکس باور ندارد به مجلس قضای خرد حاضر باید آمد» (همان: ۸۸۶س). بیهقی با چنین سخنانی خیال ما را راحت می‌کند که آنچه در تاریخش نوشته است کاملاً راست و درست است. او می‌خواهد با نوشتن کتابش نام بزرگان بدان زنده ماند و نیز از او یادگاری ماند « و غرض من آن است که تاریخ پایه‌ای بنویسم و بنایی بزرگ افراشته گردانم چنانچه ذکر آن تا آخر روزگار باقی ماند» (همان: ۱۴۹س ۱۴، ۱۵). او می‌ترسد مبادا کسانی به خرده گیری از او پردازند بنابراین می‌گوید « در تاریخی که می‌کنم سخنی نرانم که آن به تعصبی و تزیدی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند شرم باد این پیر را بلکه آن گویم تا خوانندگان با من اندرین موافقت کنند و طعنی نزنند» (همان: ۲۲۶س ۱۷-۱۹). سرانجام بیهقی، بعد از جمع‌آوری مطالب، کتاب گرانقدر خود را در شصت و سه سالگی به سال ۴۴۸ آغاز کرد و در فرصت بیست و دو ساله‌ای که روزگار به او مهلت زندگی داد آن را به پایان برد و سرانجام در سال ۴۷۰ با دنیا خداحافظی کرد و یادگار بزرگ خود را برای متقدمان بر جای گذاشت اما افسوس که از این کتاب سی مجلدی، جز شش مجلد بر جای نمانده است که آن هم در بر دارنده دوران حکومت چند ماهه امیر محمد و دوران حکومت امیر مسعود غزنوی است اما از این حجم اندک باقی مانده به خوبی معلوم است که بیهقی با دقت و ظرافت خاصی تمامی اتفاقات را از کوچکترین و جزئی‌ترین تا مهمترین، با مهارت خاصی در سلک قلم آورد است. چنانچه این مجلد باقی مانده را می‌توان آینه روشن عصر غزنوی دانست که وقتی خواننده کتاب را می‌خواند انگار او کسی است

که در زمان امیر مسعود زندگی می کند خود بیهقی هم در سراسر کتاب آگاهانه یا غیر آگاهانه حضور دارد و هر جا که لازم می داند اظهار نظر می کند اما نه آنچنان که سخن را به تزییدی بکشاند بلکه کاملاً بی طرفانه با زبر دستی خاصی شخصیت هایش را توصیف می کند او با صداقت و دقت در توصیف شخصیت‌های دربار غزنوی همچون دوربینی است که وقایع پیرامونش را به طور دقیق و شفاف ثبت و ضبط کرده است. او علاوه بر توصیف زندگانی امیر مسعود غزنوی کسانی را که در دربار او حضور دارند را در کتاب خود آورده است یکی از این درباریان نزدیک، بوسهل زوزنی است که با خواندن تاریخ بیهقی مطالب جذاب و جالب در مورد شخصیت او می توان پیدا کرد. در تعریف شخصیت آمده است « شخصیت معادل کلمه انگلیسی **personality** است به معنی نقاب یا ماسکی بود که در یونان قدیم بازیگران تئاتر بر چهره می گذاشتند» (کریمی ۱۳۸۲:۵) این تعبیر تلویحاً اشاره بر این مطلب دارد که شخصیت هرکسی ماسکی است که او بر چهره خود می زند تا وجه تمیز او از دیگران باشد. (همان: ۵). در تاریخ بیهقی بوسهل زوزنی، شخصیتی است که گاه و بی گاه مورد سرزنش همگان قرار می گیرد که لذا شخصیتش همان ماسکی است که خود او بر چهره اش زده است و بیهقی به خوبی آن را بیان کرده است که در این مقال مورد بررسی قرار می گیرد. از آنجا که بوسهل زوزنی در دربار امیر مسعود مدتی به ریاست دیوان عرض و بعد از مرگ بونصر ریاست دیوان رسالت را عهده دار بوده است نخست به طور مختصر دیوان رسالت و دیوان عرض تعریف می شود.

دیوان عرض:

دیوان عرض مربوط به حقوق و مستمریها و مایحتاج و جنگ افزارها و چهارپایان سپاه بود که توسط عارض اداره می شد، دیوان عرض در واقع مشابه وزارت دفاع امروزی بود و و عارض امور نظامی سپاه را بر عهده داشت (فروزانی؛ ۱۳۸۶: ۱۶۸) صاحب دیوان عرض از سوی شخص سلطان انتخاب می شد که در دوره سلطنت امیر مسعود این ریاست به بوسهل زوزنی داده شد ..

تعریف دیوان رسالت

غزنویان، چون میراث دار بخشی از نظام سامانیان بودند، اکثر تشکیلات درباری آنها به درگاه غزنویان نیز راه یافت. دیوان رسالت یکی از معروفترین دیوان ها بود که بعد از سامانیان وارد دستگاه اداری غزنویان شد در تعریف دیوان رسالت آمده است: دیوانی است که مکاتبات دولتی در آن جا صورت می گرفته است و مهمترین دیوان درگاه بوده است که حتی وقتی سلطان از درگاه به جایی می رفت دیوان رسالت را نیز با خود

می برد و در نزدیکی پادشاه، چادری زده می شد و دبیران در آن جا حضور داشتند تا به هنگام کار، وظیفه خود را انجام دهند. (نوذری، تاریخ اجتماعی ایران از آغاز تا مشروطیت، سایت com.goonagoon.com). در دوره غزنوی کار دبیر به اصطلاح امروز نبود بلکه یک نحوه تفکر و عمل بود که بر پایه سال‌ها تعلیم و تربیت شکل می گرفت، دبیران دوره طولانی را در این حرفه شاگردی می کردند تا زبردست شوند. (والدمن، ۱۳۷۵: ۶۶) نظامی عروضی در کتاب چهار مقاله در ماهیت دبیری می گوید: « دبیری صنعتی است مشتمل بر قیاسات خطابی و بلاغی، منتفع در مخاطباتی که در میان مردمان است بر سبیل محاورت و مشاورت و مخاصمت... » (نظامی، ۱۳۷۵: ۱۹، ۲۰). در دوره غزنویان نیز دبیران از اهمیت بالایی برخوردار بودند و ریاست دیوان از سمت‌های مهم دربار بود بوسهل زوزنی یکی از درباریان بود که بعد از مرگ بونصر مشکان به ریاست این دیوان رسید که در این مقاله مورد بررسی قرار می گیرد.

زندگی بوسهل زوزنی (از آغاز تا پایان)

نامش «محمد»، نام پدرش «حسین» و نسبتش به زوزن، شهری در خراسان میان نیشابور و هرات می رسد و کنیه اش ابوسهل است که در تاریخ بیهقی همه جا با نام ابوسهل زوزنی آمده است. از اینجا معلوم می شود کنیه و نسبش مشهور بوده است. منوچهری دامغانی در مدح او می گوید:

شاخ بنفشه بر سر زانو نهاده سر
ماننده مخالف بوسهل زوزنی (منوچهری، ۱۳۷۳: ۱۶۲ب ۶)

او همچنین به «شیخ العمید» ملقب بود منوچهری در بیتی می گوید:

شیخ العمید سید صاحب که ذوالجلال
نعمتش داد و صحت تن داد وایمنی (همان، ۱۳۷۳: ۱۶۲ب ۷)

گاهی نیز لقب خواجه برای او آورده شده است که لقب وزیران و صاحب دیوان‌ها بوده است از این القاب معلوم می شود که وی فردی اصل و نسب دار است. «خواجه بوسهل زوزنی کاغذ و دوات خواست..» (بیهقی ۱۳۸۶: ۱۷۷، ۲۳). بیهقی در معرفی او می گوید: «این بوسهل مردی امام زاده و فاضل و ادیب بود» (همان، ج ۱: ۲۲۶) بنابراین معلوم می شود که بوسهل به عنوان فردی با اصل و نسب در بین مردم شناخته شده بود. منوچهری نیز در یک بیت او را به پاکی گوهر و در بیتی دیگر به شرف اصل و شرف علم ستوده است.

او را ز ایمنی گوهر بازداشت
ممکن نباشد از گوهر پاک ریمنی (منوچهری، ۱۳۷۳: ۱۶۲ب ۱۰)

ای ذو نسب به اصل خود و ذوفنون به علم
کامل تو در فنون زمانه چو یک فنی (همان، ۱۳۷۳: ۱۶۳ب ۶)

سال تولد او به درستی معلوم نیست. چنانچه از تاریخ بیهقی فهمیده می شود. زمانی که بیهقی قصه بر دار کردن امیر حسنک را می نویسد که سال ۴۵۰ بوده است می گوید بوسهل زوزنی چند سال که گذشته است با توجه به اینکه او هنگام مرگ سالخورده بوده است. (بیهقی، ۱۳۸۶: ۲۲۶) احتمالاً بایستی در سالهای آخر ربع سوم و یا در اواسط نیمه دوم قرن چهار هجری قمری به دنیا آمده باشد و مرگ او نیز میان سالهای ۴۴۰ و ۴۵۰ باشد. (کازرونی، ۱۳۷۴: ۱۴۵)

بوسهل زبان وادبیات عرب را به خوبی می دانست و در آن چندان مهارت داشت که به این زبان شعر می سرود. آگاهی او از ادب و لغت و شعر به اندازه ای بود که بیهقی در کتابش به آن اشاره کرده است. او زمانی که بوسهل در مدح سلطان مسعود غزنوی به مناسبت شکار شیر در مجلس شعری به زبان عربی در ستایش امیر مسعود می سراید می گوید: «خواجه بوسهل زوزنی دوات و کاغذ خواست و بیتی چند شعر گفت به غایت نیکو، چنانکه او گفتی که یگانه روزگار بود در ادب و لغت و شعر و آن ابیات امیر را سخت خوش آمد و همگان بیسندیدند.» (بیهقی، ۱۳۸۶: ۱۷۷ س ۲۴، ۲۳ و ۱۷۸ س ۱). اما او در علم دبیری به اندازه ای که در شعر و ادب یگانه بود، آگاهی کافی نداشت. بیهقی در این باره می گوید: «سخت بیگانه بود در شغل» (همان: ۹۳۲ س ۱۵)، همچنین در باب ناتوانی بوسهل در ظرافت های دبیری می گوید: بوالحسن سیمجور و مسعود لیث از جمله کسانی بودند که برای صاحب دیوانی داندان تیز کرده بودند و همیشه به بوسهل می خندیدند زیرا او برای این کار توانایی لازم را نداشت. «هرگاه از مضایق دبیری چیزی بیفتادی و امیر سخنی گفتی گفتندی بوسهل را باید گفت تا نسخت کند که دانستندی که او در این راه پیاده است.» (همان، ج ۳: ۹۶۰ س ۹۸).

بوسهل زوزنی به روایت تاریخ بیهقی

بوسهل یکی از امرای بزرگ، دبیر و دیوان سالار که در آغاز کار در دیوان سلطان محمود، مشغول کار بوده است. از اوضاع و احوال حکومت و موقعیت شخصیت ها آگاهی کامل داشته و بر وی معلوم بود که امیر محمد آینده ای ندارد و روزگار به سود امیر مسعود خواهد بود. بنابراین در اواخر سلطنت محمود جانب مسعود را می گیرد اما در زمان محمود گرفتار و زندانی می شود بیهقی می گوید: «... در وی حسد کردند و محضرها ساختند و در اعتقاد وی سخن گفتند و وی را به غزنین آورده و به قلعت باز داشتند» (همان، ج ۲۱: ۲۱ س ۲۱ و ۲۲). اما بعد از مرگ محمود او از غزنین می گریزد و در راه دامغان به امیر مسعود می رسد و

مورد نواخت او قرار می‌گیرد و به شبه وزیری می‌شود. «او به دامغان رسید، امیر بر وی اقبالی کرد سخت بزرگ..» (همان، ج ۲۲: ۱س ۷ و ۶)؛ «و مرد به شبه وزیری گشت و سخن امیر همه باوی می‌بود» (همان، ج ۱: ۲۲س ۱۱). اما وزارت مصلحتی او تا زمانی بود که امیر مسعود هنوز خواجه احمد حسن را به وزرات انتخاب نکرده بود بیهقی در باره نفوذ بوسهل در دربار در این مدت کوتاه می‌گوید: «صارفات او می‌برید و مرافعات را او می‌نهاد و مصادرات او می‌کرد و مردمان از وی بشکوهیدند و پیغامها بر زبان وی بود بیشتر از مهمات ملک» (همان، ج ۱: ۷۸س ۱۵ تا ۱۸). بعد از این که امیر مسعود وزارت را به خواجه احمد حسن می‌دهد از نفوذ او در دربار کم می‌شود و به عنوان ندیم در درگاه خدمت می‌کند. در هفتم صفر سال ۴۲۲ خواجه احمد حسن بر زبان بونصر مشکان به امیر مسعود پیغام می‌دهد که شغل دیوان عرض با خلل است و بوسهل زوزنی حرمتی دارد و وجیه گشته است اگر رای عالی بیند او را بخواند و خلعت فرماید تا کار بر نظام رود. (همان، ج ۱: ۲۰۸). امیر مسعود پیشنهاد وزیر را می‌پذیرد و بوسهل را به عنوان رئیس دیوان عرض انتخاب می‌کند و خلعت می‌دهد. «و بوسهل زمین بوسه داد و برفت و او را دو حاجب یکی سرایی اندرونی و یکی بیرونی به جامه خانه بردند و خلعت سخت فاخر بپوشانیدند... پیامد و خدمت کرد» (همان، ج ۱: ۲۰۸س ۳ تا ۶). بوسهل در مدت یک ساله ریاست خود در دیوان عرض به دسیسه‌ها و تضریب‌هایی می‌پردازد که مورد سرزنش همگان و حتی خود امیر مسعود واقع می‌شود تا اینکه در سال ۴۲۳ بعد از دسیسه‌ای که در باب حاجب آلتون‌تاش خوارزمشاه انجام می‌دهد امیر مسعود به پیشنهاد خواجه احمد حسن وزیر وقت او را از ریاست دیوان عرض عزل می‌کند و زندانی می‌کند. «و بوسهل را به قهندز بردند و بند کردند و آن فعل بد او در سر او پیچید» (همان، ج ۲: ۶۵س ۱۲). او بعد از مدتی از زندان آزاد می‌شود و دوباره به شغل ندیمی در دربار مشغول کار می‌شود اما اینکه چگونه می‌شود که از زندان آزاد می‌شود بیهقی چیزی نمی‌گوید فقط یک جا اشاره می‌کند که: «رضای عالی بوسهل را دریافته بود. به درگاه باز آمدی و به ندیمی نشسته» (همان، ج ۲: ۶۵س ۹ و ۱۰). او به شغل دبیری در دربار خدمت کرد تا اینکه بونصر مشکان صاحب دیوان رسالت از دنیا رفت بعد از مرگ بونصر در روز چهارشنبه، ۱۱ صفر سال ۴۳۱ امیر مسعود ریاست دیوان رسالت را به او واگذار کرد. و تا آخر عمر در شغل دبیری باقی ماند.

تضریب‌های بوسهل زوزنی

بوسهل زوزنی یکی از شخصیت‌های منفی است که در تاریخ بیهقی از او نام برده شده است و همیشه به دنبال این بود که برای کسی تضریب و دسیسه‌ای درست کند تا او را از چشم سلطان بیندازد و خود را در

نظر سلطان بالا ببرد بیهقی می گوید: « همیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی بزرگ و جبار بر چاکری خشم گرفتی و آن چاکر را لت زدی و فرو گرفتی این مرد از میانه بجستی و فرصتی جستی و تضریب ساختی و المی بزرگ به این چاکر رسانیدی ..» (همان، ج ۱: ۲۲۶، ۲۲، ۲۳) از دسیسه های مهم او یکی تضریب در حق حسنک وزیر بود که باعث مرگ او شد. بوسهل به حکم آن که حسنک وزیر در روزگار وزارتش با او بد بود از او کینه به دل می گیرد و زمانی که مسعود به قدرت می رسد و بوسهل نزد او وجیه می گردد. امیر مسعود را تحریک می کند تا حسنک را بر دار بیاویزد و دلیل او آن است «..وی قرمطی است و خلعت مصریان ستده و خلیفه عباسی را آزرده است» (همان، ج ۱: ۲۲۸، ۱۰). بوسهل آنقدر از حسنک کینه به دل دارد که قبل از اینکه امیر مسعود به هرات بیاید و بر تخت نشید سه سوار گسیل می کند که حسنک را قبل از اینکه سپاهیان به هرات برسند به آنجا بیاورند. (همان، ج ۱: ۴۳: پاراگراف اول) و او را به علی رایض، چاکر خود می سپارد تا در حق او استخفاف کند. (همان، ج ۱: ۵۳). زمانی که خواجه احمد حسن دلیل خشم بوسهل از حسنک را از عبوس می پرسد او می گوید « نیکو نتوانم گفت این مقدار شنودم که یک روز به سرای حسنک شده بود به روزگار وزارتش، پیاده و بدراعه، پرد داری بر وی استخفاف کرده وی را بینداخته ..» (همان، ج ۱: ۲۲۹، ۴ تا ۶). بوسهل پیوسته امیر مسعود را بر کشتن حسنک تحریک می کند تا سرانجام حسنک را بر دار می کنند. بعد از مرگ او بوسهل مجلس شراب ترتیب می دهد و فرمان می دهد تا سر حسنک را در ظرفی بگذارند و به مجلس بیاورند به عنوان نوباوه؛ و آن را به مجلس می آورند و بوسهل سر پوش را بر می دارد و همگان متحیر می شوند البته او را سرزنش می کنند» (همان، ج ۱: ۲۳۵).

دسیسه دیگر بوسهل این بود که امیر مسعود را تحریک می کند تا صلح و مالی را که امیر محمد در دوران کوتاه فرمانروایی اش به درباریان داده بود پس بگیرد. او به امیر مسعود پیشنهاد می کند که: « من که بوسهلم لشکر را بر یگدیگر تسبیب کنم و براتها بنویسند تا این مال مستغرق شود و بیستگانی نباید داد تا یک سالی تا مال به خزانه باز رسد» (همان، ج ۲: ۴۰۷، ۶ تا ۹). این پیشنهاد به مذاق امیر مسعود که فردی دهن بین بود خوش می آید و اجازه می دهد که بوسهل دسیسه اش را عملی می کند که عاقبت باعث دل سردی هواداران امیر مسعود می شود و همگان بوسهل را مسوول این واقعه می دانند. « و بوسهل در زبان مردمان افتادو از وی دیدند همه» (همان، ج ۲: ۴۰۹، ۲۰).

دسیسه بزرگ دیگری که بوسهل انجام می دهد در باب حاجب آلتونناش خوارزمشاه است که باعث محتئی عظیم می شود. بوسهل در سر امیر مسعود می نهد که آلتونناش آدم درستی نیست و ممکن است دسیسه ای

ترتیب دهد « چرا که گردنان چون علی قریب و اریاق و غازی همه برافتادند و او مانده» همان، ج ۲: ۶۵س ۲). او امیر مسعود را برآن می‌دارد تا به قائد منجوق (که مهتر لشکر کجاست و حضرتی و به خوارزم می‌باشد و به خون خوارزمشاه تشنه است) نامه ای بنویسد تا حاجب آلتوتناش را بکشد. امیر مسعود به پیشنهاد او نامه ای با دستخط خود می‌نویسد و می‌فرستد اما از اتفاق خوب خوارزمشاه متوجه نامه امیر مسعود می‌شود و قائد منجوق به وسیله خواجه احمد عبدالصمد، وزیر خوارزمشاه کشته می‌شود و تضریب بوسهل آشکار می‌گردد و همگان از جمله خواجه احمد حسن، مسعود را به خاطر پیروی از بوسهل سرزنش می‌کنند. خواجه احمد به امیر مسعود پیشنهاد می‌دهد که برای حفظ آرامش بین خود و خوارزمشاه بوسهل را از دیوان عرض عزل کند و اموال او را مصادره کند (همان، ج ۲: ۶۵).

بوسهل همچنین در واقعه مرگ بونصر صینی که از مردان بزرگ زمان امیر محمود بود و در اواخر روزگار امیر محمود شغل اشراف درگاه به او مفوض شده بود. دست داشت بیهقی در مورد مرگ بونصر و اینکه چگونه بوسهل باعث مرگ او می‌شود چندان توضیحی نمی‌دهد فقط بیان می‌کند که بوسهل با او بد بود و می‌گوید: « به حکم آنکه با او بد بود او را در قلعتی افکند به هندوستان به صورتی که در باب وی فرا کرد تا از وی بساختند و آنجا گذشته شد و حدیث مرگ او از هر لونی گفته اند.» (همان، ج ۳: ۷۱۴س ۴، ۵) اما از دسیسه‌هایی که بوسهل همواره به فکر آن بود و هیچگاه نتوانست آن را عملی کند. تضریب‌های او در باب بونصر مشکان است، که به علت اهمیت آن، در بخش جداگانه بررسی می‌کنیم.

رابطه بوسهل و بونصر مشکان

بونصر مشکان مردی نخبه و کاردان که رئیس دیوان امیر محمود و همچنین رئیس دیوان رسالت امیر مسعود غزنوی است. «شخصیت او در تاریخ بیهقی یک شخصیت کلیدی است، نشانه‌های بسیاری وجود دارد که این مرد نفوذ عمیقی و ماندگاری بر بیهقی به جای گذاشته است، بیهقی در تمام کتاب تاریخ خود وی را استاد بونصر می‌خواند و به او احترام می‌گذارد» (والدمن، ۱۳۷۵: ۶۴) بیهقی در جای جای کتابش هر جا فرصت باشد از او تعریف می‌کند در باره شخصیت او می‌گوید « بونصر مردی محتشم بود و حدود را نگاه داشتی و با مردم بر سبیل تواضع نمودن و خدمت کردن نیکو گفتی» (همان، ج ۲: ۶۱۷س آخر، ۶۱۸س اول)، در جای دیگر می‌نویسد « سخت دور دیده است این مرد» (همان، ج ۲: ۶۲۷س ۸) بونصر فرد محبوب تاریخ بیهقی است شخصیتی والا دارد که مورد علاقه همگان است در دل امیر مسعود جایگاه ویژه ای دارد چنانچه هر زمان که امیر مسعود دچار مشکلی می‌شود او را به خلوت خود می‌برد و با او مشورت می‌کند

واز او می خواهد تا او را نصیحت کند همیشه به او می گوید: « تو مردی ای که جز راست بنگویی و غیر سلاح نخواهی » (همان، ج ۳: ۹۱۲ س ۱۹) بونصر از آن جا که مردی راست و درستکار است و مورد علاقه امیر مسعود است همیشه مورد حسادت قرار می گیرد یکی از حسادت کنندگان او بوسهل زوزنی است که از آغاز روی کار آمدن امیر مسعود سعی دارد تا چهره بونصر را مخدوش کند که البته موفق نمی شود. باید گفت بیهقی و استادش بونصر مشکان به دلیلی که کاملاً آشکارتر نیست از بوسهل خوششان نمی آمد و بوسهل همیشه به فکر تضریمی بود تا بونصر را براندازد اما نمی شد و همواره مورد مؤاخذه امیر مسعود قرار می گرفت. در اوایل سلطنت امیر مسعود زمانی که او ریاست دیوان رسالت را بر عهده بونصر مشکان گذاشت. بوسهل شروع به بد گویی کرد. بیهقی می گوید: « بوسهل زوزنی کمان عصیبت بزه کرد و هیچ بد گفتن به جایگاه نیفتاد تا بدان جایگاه که گفت از بونصر سیصد هزار دینار بتوان استند.... سلطان گفت بونصر را این زر بسیار نیست و از کجا استند و اگر هستی کفایت او ما را به از این مال.» (همان، ج ۱: ۵۴ س ۹ تا ۱۲). بوسهل خاموش شد و نتوانست اعتراضی کند اما بعد از آن بارها باز در حق بونصر مشکان تضریب کرد اما موفق نشد و علت آن را بیهقی چنین می گوید: « استادم را نتوانست فرو برد با آن همه حیلت که در باب وی ساخت. از آن در باب او به کام نتوانست رسید که قضای ایزد با تضریب های وی موافقت و مساعدت نکرد و دیگر اینکه بونصر مردی عاقبت نگر بود، در روزگار امیر مسعود - رضی الله عنه - بی آنکه مخدوم خود را خیانتی کرده باشد، دل این سلطان مسعود را نگاه داشت به همه چیزها که دانست تخت ملک پس از پدر وی را خواهد بود.» (همان، ج ۱: ۲۲۷ س ۲ تا ۷).

ویژگی اخلاقی بوسهل زوزنی

بوسهل زوزنی در تاریخ بیهقی یک شخصیت منفور دارد، فردی است بزرگ اما با خصلت های بچگانه و عقده های رنگارنگ، که دوست دارد همه را نزد امیر مسعود بد جلوه دهد و خود را بالا بکشد و برای اینکه به این ارج و قرب برسد. از انجام هر کاری ابا نمی کند. این طمع قدرت است که باعث سرزنش او نزد همگان می شود اما بوسهل به سرزنش دیگران اهمیتی نمی دهد. همه اهل دربار و حتی مردمان عادی شخصیت بوسهل را به خوبی می شناسند و از او به خاطر بد گویی و تضریب هایش ترسان هستند حتی خود امیر مسعود زمانی که او در باب حاجب آلتونتاش خوارزمشاه دسیسه می کند و پیش نمی رود و سرانجام زندانی می شود می گوید: «حدیث بوسهل تمام شد و خیریت بود که مرد نمی گذاشت که صلاحی پیدا آید» (همان، ج ۲: ۶۵ س ۱۵) یا زمانی که امیر مسعود خواجه احمد حسن به وزارت انتخاب می کند و خواجه

احمد از امیر مسعود می‌خواهد که شرایط خود را برای قبول وزارت به زبان کسی به سمع او برساند و امیر مسعود بوسهل را به عنوان پیغام بر می‌فرستد خواجه احمد ابا می‌کند چون به او اعتماد ندارد و از امیر مسعود می‌خواهد که بونصر هم در میانه پیغام باشد (همان، ج ۱: ۲۰۱، ۲۰۰). حاجب علی قریب هم از تضریب بوسهل آگاه است و در خلوتی که با بونصر مشکان دارد به او می‌گوید: «بوسهل زوزنی بر کار شده و قاعده بنهاده و همگان را بخریده..» (همان، ج ۱: ۴۵، ۴۵) و به بونصر می‌گوید که دیگر او را نخواهد دید و همچنین نیز می‌شود. بوسهل فردی است که از یک چیز کوچک خشمگین می‌شود و کینه عمیق به دل می‌گیرد. بیهقی در سراسر کتاب از اخلاق بد او شکوه می‌کند و می‌گوید که اطرافیان هم از او آزرده شده‌اند و او را مورد سرزنش قرار می‌دهند. زمانی که حسنک وزیر را به طارم امیر مسعود می‌آورند تا آنچه او دارد به نام امیر مسعود قباله نوشته شود. بوسهل در این مجلس به خاطر کینه‌ای که از او دارد، حسنک را تحقیر می‌کند که البته خواجه حسن او شماتت می‌کند و بوسهل دلیل کار خود را خشم خود نسبت به حسنک عنوان می‌کند: «خواجه بوسهل را بسیار ملامت کرد، وی خواجه را بسیار عذر خواست و گفت با صفرای خویش بر نیامدم» (همان، ج ۱: ۲۳۳، ۲۳۳). بیهقی علت خشم بوسهل نسبت به حسنک وزیر را اینگونه می‌گوید که خواجه احمد حسن علت خشم او از حسنک را از عبدوس می‌پرسد. او اینگونه جواب می‌دهد که: «درست نتوانم گفت این مقدار شنودم که یک روز به سرای حسنک شده بود. پیاده و بدراعه، پرده داری بر وی استخفاف کرده وی را بینداخته» (همان، ج ۱: ۲۲۹، ۲۲۹). بوسهل به خاطر همین استخفاف اندک کینه‌ای بزرگ در دل گرفت و عاقبت حسنک را به کشتن داد. کینه او به آن حد بود که حتی با مرگ حسنک آرام نشد بلکه برای آرامش دل، مجلس شرابی ترتیب داد و فرمان داد تا سر حسنک را در ظرفی سر بسته بگذارند و به عنوان نوباوه به مجلس او بیاورند، که البته همگان متحیر شدند و او را سرزنش کردند (همان، ج ۱: ۲۳۵).

بوسهل به خاطر اینکه در آخر روزگار امیر محمود در قلعت زندانی بود و وقتی امیر محمد به سلطنت رسید. از او مال بیعتی دریافت نکرد بعد ها که امیر مسعود به سلطنت رسید او را تحریک کرد تا مال‌هایی که امیر محمد به درباریان بخشیده است پس بگیرد که عاقبت باعث دل‌سردی همگان از امیر مسعود شد. (همان، ج ۲: ۴۰۷). او فردی مغرور و گزاف‌گوی و ظاهر ساز بود. زمانی که خواجه احمد حسن از سوی امیر مسعود به وزارت انتخاب شد. بوسهل به خاطر عقده قدرتی که در درون داشت و موفق نشده بود به همگان اظهار می‌کرد امیر مسعود وزارت را به او می‌داد اما خودش نپذیرفته، بیهقی در این باره می‌گوید: «بوسهل زوزنی

بادی گرفت که از آن هول تر نباشد و به مردمان می نمود که این وزارت بدو می دادند نخواست و خواجه را وی آورده است و کسانی که خرد داشتند دانستند که نه چنان است که او می گوید «همان، ج ۱: ۲۰۳ تا ۱۳ تا ۱۵). از ویژگی شخصیت او دیگر، تکبر و برتری جویی است. او دلش نمی خواهد هیچ کس جز او به فرد سلطان تقرب جوید علت تضریب او درباره خوارزمشاه را می توان به خاطر همین عقده برتری جویی او دانست. بوسهل از اینکه دیگران به امیر مسعود تقرب دارند دلش می گیرد و تحمل برتری آن ها را ندارد و این برتری جویی باعث می شود تا جایی که برایش امکان دارد، دست به دسیسه بزند بنابراین امیر مسعود را تحریک می کند تا او را بکشد و می گوید که ممکن است حاجب آلتونتاش خوارزمشاه دسیسه ای کند «چرا که همه گردنان چون علی قریب و اریاق و غازی همه برافتادند و او مانده» (همان، ج ۲: ۴۶۵ تا ۲) از این حرف معلوم می شود که می خواهد حاجب آلتونتاش هم مثل بقیه گردنان از بین برود و خوب که دقت کنیم به این وسیله می خواهد جایگاه خود را بالا ببرد که البته دسیسه او پیش نمی رود و بعد از فرو گرفتن او امیر مسعود می گوید: «حدیث بوسهل تمام شد و خیریت بود که مرد نمی گذاشت صلاحی پدید آید» (همان، ج ۲: ۴۶۵ تا ۱۵) و به حاجب آلتونتاش نامه می نویسد و دلجویی می کند و اظهار می کند: «.. این مرد را دانسته بودیم و آزموده ... که همه اعیان درگاه به سبب وی دل ریش و درشت گشتند..» (همان، ج ۲: ۴۶۸ پاراگراف آخر) بوسهل زوزنی فردی است که حسادت در او نهادینه شده است. مخصوصا حسادت او به بونصر مشکان که همیشه در صدد آن بود تا وجهه بونصر را نزد امیر مسعود بد کند که البته در این مورد موفق نمی شد زیرا که امیر مسعود همیشه هوای بونصر را داشت و سخن یاوه هیچ کسی را در باب او و نمی پذیرفت.

شخصیت بوسهل در تعریف بیهقی

بیهقی از آنجا که ویژگی شخصیت اوست نسبت به قضاوت در باره افراد کاملا بی طرفانه سخن می گوید. او صادقانه می گوید: «در تاریخی که می کنم سخنی نرانم که آن به تعصبی و تزیدی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند شرم باد این پیر را» (همان، ج ۱: ۲۲۶ تا ۱۷، ۱۸) وقتی به قضاوت در باره بوسهل می رسد می گوید: «من در اعتقاد این مرد سخن نگویم که سیزده، چهارده سال او را می دیدم در مستی و هشیاری و به هیچ وجه سخنی نشنودم و چیزی نگفت که از آن دلیلی توانستی بر بدی اعتقادی وی» (همان، ج ۲: ۲۲ تا ۳) او می گوید بوسهل زوزنی چند سال است که گذشته است «هر چند مرا از وی بد آمد» ولی عمرش به

شصت و پنج آمده و بر اثر وی می باید رفت (همان، ج: ۱، ۲۲۶) بنابراین نمی خواهد از کسی بد بگوید اما وقتی فرصتی پیش می آید و لازم می شود از اخلاق و شخصیت بد او سخن می گوید. در ابتدای قصه بردار کردن حسنگ وزیر می گوید: «این بوسهل مردی امام زاده و محتشم و فاضل و ادیب بود. اما شرارت و زعارتی در طبع وی مؤکد بود - ولا تبدیل لخلق الله - و با آن شرارات، دلسوزی نداشت و همیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی بزرگ و جبار بر چاکری خشم گرفتی و آن چاکر را لت زدی و فرو گرفتی. این مرد از کرانه بجستی و فرصتی جستی و تضریب کردی و المی بزرگ بدین چاکر رسانیدی و آنگاه لاف زدی که فلان را من فرو گرفتم و اگر کرد، دید و چشید...» (همان، ج: ۱، ۲۲۶: پاراگراف آخر و ۲۲۷ س ۲، ۱) بیهقی در این جاست که شخصیت واقعی بوسهل را به رشته قلم در می آورد. در سراسر کتابش نیز هر جا که جای سخن باشد به شخصیت او اشاره می کند او به شخصه از بوسهل خوشش نمی آید زمانی که امیر مسعود بعد از مرگ بونصر، ریاست دیوان رسالت را به عهده بوسهل می گذارد، بیهقی به خاطر نا آشنایی او با شغل دبیری و به خاطر لختی شرارات و زعارت که در وی یافته بود و دیده بود که ضد بونصر مشکان است نامه ای به امیر مسعود می نویسد و استعفا می دهد که البته امیر مسعود تقاضای او را نمی پذیرد (همان، ج: ۳، ۹۳۲ پاراگراف آخر).

نتیجه گیری :

بوسهل زوزنی به عنوان یکی از درباریان نزدیک امیر مسعود در تاریخ بیهقی یک شخصیت منفی دارد، فردی متبکر، مغرور، حسود و گزاف گوی است که برای نزدیکی به سلطان دست به هر کاری می زند و به این خاطر بارها مورد شماتت قرار می گیرد، بیهقی در کتابش هر جا که لازم دیده است به شخصیت بد او اشاره کرده است. نتیجه ای که از این مقاله حاصل آمده است این است که گفته های بیهقی در مورد بوسهل زوزنی با توجه به دلایل و داستان هایی که در کتابش آورده است کاملاً درست بوده است و بوسهل زوزنی دارای چنین شخصیت منفی ای می باشد

منابع:

- ۱ - بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین ،تاریخ بیهقی به کوشش خلیل خطیب رهبر ، چاپ آفتاب، ۱۳۸۶ تهران،
- ۲- بیهقی ، ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی ،تصحیح دکتر علی اکبر فیاض ،چاپ مهارت،۱۳۷۱ تهران،
- ۳ - حسینی کازرونی ،احمد، پژوهشی در اعلام تاریخی ،جغرافیایی تاریخ بیهقی، انتشارات مؤسسه فرهنگی آیات،۱۳۷۴، تهران
- ۴ - والدمن ،مریلین،زمانه،زندگی و کارنامه بیهقی ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی) چاپ پیشرو، ۱۳۷۵ تهران،
- ۵ - باسورث، ادموند کلیفورد ، تاریخ غزنویان ، ترجمه حسن انوشه، چاپ سپهر ،۱۳۶۴،تهران
- ۶ - تکمیل همایون،ناصر ،سیمای بوسهل زوزنی در تاریخ بیهقی ،مجله حافظ ،شماره ۳۰ ،تیرماه ۱۳۸۵
- ۷ - دکتر قوام،ابوالقاسم ،قبول ،احسان، بررسی عقده حقارت در شخصیت بوسهل زوزنی بر اساس روایت بیهقی ، مجله ادب پژوهی ،شماره اول ،بهار ۱۳۸۶
- ۸ - نظامی عروضی سمرقندی ،احمد بن عمر علی ،چهار مقاله، تصحیح علامه محمد قزوینی ،چاپ دیبا،۱۳۷۵، تهران
- ۹ - انوری ،حسن ، اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی ،۱۳۵۵، تهران
- ۱۰ - خطیبی، ابوالفضل ،بوسهل زوزنی (۶، ۸، ۱۳۸۸) www.ir.org.cgie
- ۱۱ - شاملو، سعید، مکتب ها و نظریه ها در روانشناسی شخصیت ، انتشارات ۱۳۸۲ ، تهران
- ۱۲ - کریمی ، یوسف ،روانشناسی شخصیت ،چاپ مؤسسه نشر ویرایش ،۱۳۸۵،تهران
- ۱۳ - فروزانی،سید ابوالقاسم، تاریخ تحولات سیاسی ،اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ایران در زمان سامانیان، انتشارات سمت ،۱۳۸۶،تهران
- ۱۴ - نوذری،عزت الله «تاریخ اجتماعی ایران از آغاز تا مشروطیت»
<http://www.goonagoon.org> (۸،۲۶،۱۳۸۸)
- ۱۵ - دهخدا ،علی اکبر ،لغت نامه دهخدا ،چاپ افست گلشن ،تهران ،۱۳۳۰
- ۱۶ - منوچهری دامغانی ،تصویر ها و شادیهها ،به کوشش سید محمد دبیر سیاقی ،انتشارات سخن ۱۳۷۳ ،تهران